

بوف کور بر روی صحنه

(محمود خوشنام بی بی سی ۹ دسامبر ۲۰۰۴)

نیلوفر بیضایی : سعی کرده ام تصویرهای رویائی را با آن چیزهایی که راوی واقعا در زندگی خود لمس می کرده است در ارتباط قرار بدهم

نیلوفر بیضائی کارگردان ایرانی مقیم آلمان، پس از دو سه سالی که خود را از صحنه دور نگاه داشته بود، از روزهای پایانی ماه اکتبر گذشته، با کاری از نوع دیگر، به صحنه بازگشته است.

او این بار به سراغ "بوف کور" هدایت رفته است. متنی که کارگردانان تئاتر، معمولا از نمایشی کردن آن می هراسند و می پرهیزند. همیشه اینگونه به نظر می آمد که "بوف کور" به سبب حضور لایه های پیچ پیچ ذهنی و روانی و تداخل مستمر رویا و واقعیت در یکدیگر، ظرفیت صحنه ای شدن ندارد.

نیلوفر بیضائی ولی اینک "خطر" را پذیرفته و به یاری رنگ و نور و سایه به مصاف دشواری ها و پیچیدگی های "بوف کور" رفته و راستش را بخواهید در جمع، خطر از پیش گوشش گذشته است.

درخشان ترین لحظه های نمایشی "بوف کور" بیضائی در آغاز و پایان کار می آید. متن سرآغاز "بوف کور" را هر سه شخصیت اصلی، یعنی راوی، زن اثری - و لکاته - و پیرمرد خنزربینزی - لابلای هم، و به فاصله های اندک می خوانند و ساختاری شبیه به فرم "کنتر پوان" (تلفیق ملودی ها) در موسیقی به وجود می آورند.

بازیگران بوف کور : منوچهر راوین، هرمین عشقی و فرهنگ کسرائی، همه توان خود را برای عرضه بازی خوب به کار می گیرند.

"بوف کور" پس از گذر از صحنه های تئاتری در فرانکفورت و مانیتس و کلن، شنبه یازدهم دسامبر به هامبورگ می رسد و پس از آن نیز نوبت به شهرهای دیگر برلین، استراسبورگ و خواهد رسید.

در باره "بوف کور" به ویژه برداشت نمایشی نیلوفر بیضائی از آن، با او به گفتگو نشستیم:

"بوف کور" آمیخته ای از تخیل و واقعیت است. آیا این ساختار ترکیبی، کار شما را برای صحنه ای ساختن آن دشوار کرده است؟

زمانی که آدم درک کند که تصاویر ذهنی "بوف کور" چه ارتباطی با زندگی و وضعیت واقعی "راوی" دارد، فکر می کنم که این درک، اتفاقا به صحنه ای ساختن آن ها کمک کند. تمام خواب و رویاها و همه صحنه ها و لحظاتی که در بوف کور ترسیم شده، بسیار چیزهای خلاقانه است. هنر نمایش هم به گمان من، در وهله اول با "تصویر" سر و کار دارد و با تصویر سازی، بیشتر کوشش در این است که مسائلی که در جریان روزمرگی گم می شوند از طریق دیگر در صحنه تئاتر بازگو بشوند. به هر حال برداشت من از "بوف کور" این بوده است.

سعی کرده ام دقیقا این لحظات گم شده را دنبال کنم. تصویرهای رویائی را در ارتباط قرار بدهم با آن چیزهایی که این آدم (راوی) واقعا در زندگی خود لمس می کرده است.

پس هراسی که غالبا کارگردانان از روی آوری به "بوف کور" دارند، دلیل منطقی ندارد؟

فکر می کنم برای کسانی که به شیوه های ناتورالیستی و روائی کار می کنند، احتمالا کار روی "بوف کور" دشوار می نماید. شما که کارهای پیشین مرا دیده اید حتما توجه کرده اید که نوع تئاتری که من کار می کنم، خیلی نزدیک تر است به فضای "بوف کور" تا مثلا "حاجی آقا" ی

صادق هدایت. حال آنکه "حاجی آقا" اصولاً برای صحنه نوشته شده است. من بیشتر دوست دارم با فضاهای "آبستره" و "سوررئال" کار کنم. روزمرگی زندگی را از روزمرگی جدا کردن و "آشنایی زدایی" کردن، اساس برداشت های صحنه ای من است. من بیشتر به صورت کلاژ کار می کنم. صحنه ها "پازل" هایی هستند که کنار هم چیده می شوند... به این جهت کارکردن با "بوف کور" بیشتر راهدست من است.

ولی بعضی ها تفاوت میان "بوف کور" شما و کارهای قبلی تان را می بینند. اینها معتقدند که کارهای قبلی شما، بیشتر رنگ و بوی رئالیستی داشته و بیشتر در آنها به مسائل اجتماعی روز پرداخته شده است. "بوف کور" شما آنها را غافلگیر کرده است.

ممکن است که کارهای قبلی من از نقطه نظر موضوع چیز دیگری بوده و نگاه بیشتر به مسائل اجتماعی روز داشته است، ولی به لحاظ فرم و ساختار فکر نمی کنم چنین بوده باشد. من یک رشته از مسائل روزمره را در صحنه متأثر با نوع و فرم کار خود از حالت روزمرگی خارج کرده ام و ابعادی از این مسائل را بیشتر زیر ذره بین برده ام. از نظر موضوعی درست است. "بوف کور" یک کار "درونی" است. حال آنکه کارهای قبلی من از نظر محتوی "بیرونی" به شمار می آیند. از نظر فرم ولی من همیشه به یک رشته از اصول وفادار هستم.

آن "بعضی ها" ایراد دیگری هم بر کار شما دارند. می گویند در شرایط روحی ویژه ای که ایرانیان، امروز در درون و برونمرز گرفتار آند، رفتن به سوی چنین مسائلی چندان سودمند به نظر نمی رسد. در واقع به عوارض منفی تاثیر گذاری محتوای "بوف کور" اشاره می کنند. خود شما چه می گویند؟

من فکر می کنم از این نظر هم به سبک و سیاق کارهای قبلی خودم وفادار مانده ام. به مسائلی همیشه در کارها می پردازم که معمولاً ما دوست نداریم به آنها فکر کنیم. مسائلی که اگرچه با آنها درگیریم ولی هیچوقت نمی خواهیم به آنها فکر کنیم. در "بوف کور" هم همینطور است. به مسائلی پرداخته می شود که باعث و بانی دغدغه های راوی است. در واقع دغدغه های من امروزی، انسان امروزی و ایرانی امروزی و هر کس که در بن بست کنونی، در این وضعیت آشفته اجتماعی زندگی می کند نیز هست. من سعی می کنم، تماشاگر خود را با همین مسائل دغدغه ساز و نامطبوع درگیر کنم. ما در طول تاریخ همیشه از سر این مسائل گذشته ایم و با آنها درگیر نشده ایم و به آنها فکر نکرده ایم. به همین جهت بسیاری از گره های تاریخی را نتوانسته ایم برای خودمان باز کنیم. درگیر شدن با مسائل همیشه تاثیر منفی ندارد. می شود به آنها فکر کرد. با آنها درگیر نشد و تاثیر عکس از آنها بدست آورد. به هر حال هدف من آزر دادن تماشاگر نیست، درگیر ساختن اوست.

کمی هم درباره ساختار شکلی "بوف کور" خودتان صحبت کنیم. صحنه های اول و آخر که خیلی صحنه های درخشانی بودند. خیلی طراحی اندیشیده شده ای داشت. در میانه ولی نمایش کمی افت پیدا می کند. شاید به سبب "مونولوگ های دور و دراز راوی"، همینطور است؟

والله من تا جایی که ممکن بوده سعی کرده ام مطالب "کلیدی" را در نمایش بیاورم. از "بوف کور" ۱۲۰ صفحه ای یک نمایشنامه ۱۲ صحنه ای درآورده ام. خیلی چیزها را در نتیجه مجبور شده ام یا حذف کنم تا به تصویر برگردانم. خیلی از اتفاقات تصویری که در نمایش می بینید، در "بوف کور"، در متن آمده است. با این همه در بسیاری از لحظه های درونی که در واقع اساس داستان "بوف کور" را به وجد می آورند، چاره ای جز استفاده از مونولوگ نیست. مونولوگ به طور کلی، بیان لحظه های درونی است. من خودم هم حدس می زدم که مونولوگ های طولانی، به خصوص برای تماشاگر ایرانی که زیاد عادت به اندیشیدن و تعمق در لحظات و صحنه های "کند" را ندارد، چندان رضایتبخش نیست. مونولوگ دیدن و شنیدن، تماشاگر حرفه ای متأثر می خواهد. به هر حال یک چیزهایی در "بوف کور" هست، که به لحظات درونی مربوط می شود و من نمی توانستم آنها را حذف کنم. صحبت های راوی را با خودش - و با سایه اش - گاه ناگزیر در مونولوگ ها آورده ام.

موسیقی "بوف کور" شما نوعی موسیقی انتزاعی است و هیچ هویت ملی جغرافیایی و تاریخی ندارد. حتما به عمد از آن استفاده کرده اید؟

دقیقا همینطور است. من با آهنگساز نمایش، رضا نوروزبیگی، صحبت کرده بودم و یک موسیقی بی هویت می خواستم. توی قطعه های مختلف، سایه های گذرا از انواع موسیقی وجود دارد. مثلا در صحنه گورستان، صدای زنگی می آمد که شاید موسیقی کلیسا را تداعی می کند، در جای دیگر لحظه ای شباهت با مارش های عزا به میان می آید ولی هیچکدام از اینها نیست. می شود گفت موسیقی "بوف کور" ترکیب سایه واری است از یک عنصر غربی و یک عنصر شرقی و در عین حال خودش "چیز سومی" از کار درآمده است.

من فکر می کنم هدایت خودش هم یک همچین ترکیبی بوده است. هدایت البته از همه مجموعه ها فراتر رفته و توانسته به یک دنیای درونی و یک فردیتی برسد. تکیه من در نمایش بیش از همه روی همین "فردیت" است. به هر حال موسیقی را هم می خواستیم "فردیتی" داشته باشد و تکرار آن چیزهایی نباشد که احتمالا مورد انتظار تماشاگر است.

فکر می کنیم از نقش آفرینی بازیگران بوف کور هم راضی باشید؟

خودم هم فکر می کنم که بله. این کار را من از اول با یک مجموعه دیگر آغاز کردم. منوچهر راوینی تنها بازیگری است که از اولین تمرین ها با ما بوده است. من زیاد از نتیجه تمرین ها راضی نبودم. این بود که ناچار شدم ترکیب بازیگران را عوض کنم. از ترکیب جدید ولی خیلی راضی هستم. فرهنگ کسرایبی، خودش نویسنده و اهل تأثیر است. هدایت و "بوف کور" را هم خیلی خوانده و خوب می شناسد. از نظر کاراکتر هم با راوی "بوف کور" ما خیلی نزدیک است. در مورد هرمین عشقی .. و منوچهر رادین هم باید گفت که در جای واقعی خودش قرار گرفته اند. رادین در این دو سه ماه در بوف کور، نه بازی، که با آن زندگی کرده است.

وقتی کارگردانی فکر کند که هیچیک از بازیگرانش "جانشین پذیر" نیستند، معلوم می شود که همه چیز درست است. من نیز همینطور فکر می کنم.